محتوا پذیری مکان کنعان و دلالت‌های متعدد آن در اشعار عزالدین المناصرة

صغرا فلاحتی

استادیار دانشگاه خوارزمی تهران

محمدصالح شریف عسکری

دانشیار دانشگاه خوارزمی تهران

محمد یعقوبی*

دانش آموختهٔ دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات عربی

(۳۱۲-۲۹۱)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۰/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۷/۱۶

چکیده

مکان، عنصری تأثیرگذار بر حیات انسان و بر انگیزانندهٔ احساسات او در قبال گذشته و اکنون است. مکـان در شعر غایت نیست، چرا که در این صورت پرداختن به مکان، جغرافیای سیاسی می شد، بنابراین، مکـان در شعر ابزار است و حقیقتش در شعر بیش از آن که عینی باشد، غالباً روانی و هنری است کـه سرشـار از بارهای متفاوت معنایی می‌شود. ارزش‌ها و افکار مختلف از جنبه‌های متعدد و متناسب با تحولات زمـانی، به مکان، رمزهای معنا دار می‌دهند. از مکان‌های پر بسامد در شعر عزالدین المناصرة، کنعان اسـت. هـدف این نوشتار آن است که دلالت‌های متفاوتی را که این واژه در زبان شعری مناصره در طول تاریخ بـر خـود گرفته بررسی کند. ضرورت انجام این تحقیق، بررسی دگردیسـی هـای معنـایی و تنوعـات مفهـومی واژهٔ کنعان در اشعار مناصره است. شیوهٔ تحقیق، ذکر کنعانیات و تحلیل معرفـت‌شـناختی ایـن واژهٔ مکـانی بـا بارهای معانی متعدد آن است. در این پژوهش ابتدا به نظریه‌هـای صـاحب‌نظـران پرداختـه و سـپس آن را تحلیل می کنیم. در اشعار مناصره گاهی کنعان همان سرزمین اجدادی می‌شود که یهودی‌های قـدیم بـه آن حمله کرده‌اند، و گاه شاعر با کنعان، هویت خود را معرفی می‌کنـد. در پـاره‌ای مـوارد کنعـان اسـطوره‌ای است که شاعر با کمک آن به تعمیق شعریت کلام خود و فربه کردن محتوایش می‌پردازد. در جایی دیگـر، فلسطین را با رنجهای آوارگی به تصویر می‌کشد. این سیالیت تداوم می‌یابد، و معانی درمعیت واژهٔ کنعان، متکثر می‌شود. در هر صورت، شاعر از اختلاط قدیم و اکنون، هویتش را جسته و خواننده را فرا می‌خواند تا در شعر به دیرینه شناسی این سرزمین بپردازد.

واژه‌های کلیدی: عزالدین المناصرة، مکان، سیالیت معنایی، کنعان، فلسطین.

---

* پست الکترونیک نویسندهٔ مسؤول: yaaghobim@yahoo.com

Archive of SID

www.SID.ir

مقدمه

ذکر مکان، نشانهٔ وابستگی آدمی به خاکی است که در آن تولد یافته، بر آن رشد کرده، و در آن بالیده است. مکان با ذهن و روح آدمی می‌آمیزد. تأثیراتی که محیط بـر اندیشـه و حتی قاموس واژگانی انسان می‌گذارد بر کسی پوشیده نیست. از این رو هنگام سـرودن شعر، بخشی از هستی شاعر را همـان مکـان‌هـایی کـه وی را احاطـه کـرده‌انـد، شـکل می‌دهند. این مکان‌ها قبل از تولد شعر، شعریت و ادبیتشان را در هستی ذهنی شاعر پیدا کرده‌اند. ارتباط انسان با زمین، ارتباط وابستگی صرف و موروثی نیست، بلکـه ارتبـاطی کنشگرانه و خلاقانه است. این پژوهش در پی پاسخ به پرسش‌های زیر است:

الف. رویکرد مناصره به محوریت تکثر محتوایی کنعان، چگونه در زبان شعریش نمود یافته است؟ ب. تجسم هویت اندیشی مناصره چگونه در مکان کنعانی نمود می‌یابد؟

اگر بخواهیم به زبانی متدلوژیک، قضیهٔ مکانِ کنعانی و محتواهای متکثر برآمده از دل این سرزمین تاریخی را ذکر کنیم، خواهیم دید که خود این مفاهیم، در هر معنایی که کاربست داشته باشند، معلول روندها و تغییرات فرایندی در یک پروسه‌ای طولانی از تاریخند، که در زبان پژوهشی به آنها متغیر وابسته می گویند؛ این مفاهیمِ تکثریافته در قالب عبارات زیر بیان می شوند:

۱- متغیر وابسته dependent variable : یعنی همان معلول. معلول یا متغیر وابسـته در این پژوهش، تغییرات تاریخی و دگردیسی های عارض شده بر کنعـان در طـول تـاریخ است که گاهی این مفهوم، از تاریخ حملات قوم بنی اسرائیل به کنعـان، در زبـان ادبـی شکل می‌گیرد و زمانی، کنعانِ تغییر یافتهٔ امروزی می‌شود با آن همـه سـتمی کـه بـر آن رفته، و وقتی پناهگاهی امروزین و در همان حـال تـاریخی مـی‌شـود تـا شـاعر هویـت مغشوشش را درآن بازیابد، و گاهی همان گهوارهٔ تمدن و اسطورهٔ تاریخی است.

۲- متغیر مستقل independent variable : یعنـی علـت اساسـی و علـت العلـل یـک پدیده و رویداد که می‌تواند از یک تا چندین مقدار متعدد باشد. در فرضیهٔ این نوشـتار، متغیرهای مستقل عبارتند از: کاربست تاریخی کنعان به عنـوان سـرزمینِ ازلـی - ابـدی عرب ها و استفادهٔ زیاد مناصره از واژهٔ کنعان در جهت بازیابی هویت اصیل و تـاریخی

www.SID.ir

و تعمیق شعریت زبان و ادبیت کلام. با توجه به متغیرهای به کار گرفته شده، فرضیات پژوهش عبارتند از: الف) به نظر می‌رسد کنعان در زبان شعری مناصره، با فرایندی تاریخی از مدلولات متعدد، هستی‌های متکثری یافته باشدکه مناصره در زبان شعریش به آنها جان بخشیده است. ب) ممکن است در محتواپذیری کنعان، محتوای هویت اندیشانهٔ آن، با توجه به بحران هویت پیش آمده در جهان عرب و به ویژه هویت طلبی شخص شاعر، تسلطی فراگستر بر زبان او پیدا کرده باشد.

پیشینهٔ تحقیق

محمد بودویک در کتاب «**شعر عزالدین‌المناصرة بنیاته، إبدالاته و بعده الرعوي**» به صورتی گذرا دربارهٔ کنعان و جلوه‌های آن در شعر عربی به طور عام و در شعر مناصره به صورت خاص می پردازد، رزوقة یوسف در کتاب «**عزالدین المناصرة شاعر المکان الفلسطینی الأول**» به مکان‌های شعری وارد شده در شعر مناصره می پردازد، سپس به عنوان یکی از مکان‌های وارده در شعر مناصره، به کنعان می‌پردازد، محمد عبیدالله نیز در کتاب «**شعریة الجذور**»، مقالاتی را در خصوص مناصره و مکان در شعر او آورده است و خانم فتحیة کحلوش نیز در کتاب «**بلاغة المکان قراءة في مکانیة النص الشعري**» به این امر پرداخته است. تفاوت این پژوهش با پژوهش های ذکر شده، نوع رویکرد آن به امر مکان و کنعان به عنوان سمبلی مکانی در شعر مناصره است، که به نتایج جدیدی رسیده است.

مکان در زبان شعری

«آن‌گاه که مکانی جغرافیایی وارد متن می‌شود به جایگاهی برای تجربه کردن شعری بدل می‌شود، تجربه‌ای که از خلال رویکرد شخصیی می‌آید که در آن زیسته، و در شعر، مکان به شخصیت خود شاعر بدل می‌شود، چرا که مکان از انسان مستقل نیست و انسانِ بی مکان یافت نمی‌شود و مدام با کنش های انسانی و عواطفش ارتباط پیدا می‌کند؛ به همین جهت، مکان در شعر به عنوان چیزی مجزا، تنها، یا ساختاری منتزع یا بنایی توخالی که دارای راهروها و دیوارها و اتاق ها و سقف ها باشد آشکار نمی‌شود؛

www.SID.ir

بلکه به صورت تمرین و فعالیتی انسانی‌خود را می‌نمایانـد.» (النصـیر، ۱۹۸۶: ۵-۶). مکـان صرفاً ابعاد هندسی در طول و عرض وارتفاع، یا طبیعتـی اکولوژیـک نیسـت کـه انسـان بتواند با آن انس گرفته، یا از طریق عادت و تکرار یکنواخت با آن بـه آسـانی احسـاس امنیت کند؛ بلکه مکان قبل از هر چیز، مسـاحتی اسـت کـه احسـاس و شـعور انسـانی، چهارچوبش را شکل می‌دهد، به این اعتبار که مکـان، رنـگ، ذات و جـوهر حقیقـت و منبع آن در ساختار فرد به شکل ذاتی، شخصی و اجتماعی است» (عقاق، ۲۰۰۱: ۲۶۹).

از مطالب دکتر یاسین النصیر و قاده عقاق می توان دریافـت کـه مکـان بـه خـودی خود، شعریت پیدا نمی‌کند مگر آن زمانی که احساس، شعور و آگاهی درونی انسانی بـا آن بیامیزد و به بخشی‌ازخودآگاه و نا خودآگاه بشری بدل شود و انسان از ذات و جوهر بشری خود چیزی به آن بیفزاید که هر دو به شیوه‌ای جدا ناشـدنی بـه امـری روانـی از زبان و هستی بشری بـدل شـوند. در چنـین زمـانی، آن‌گـاه کـه شـاعر لـب بـه سـخن می‌گشاید، زبان و واژگان و فرم و محتوای شعریش با مکـا ن، چنـان در مـی‌آمیـزد کـه نمی‌توان‌گسستی میانشان ایجاد کرد، بلکه برای نمایاندن شـعر و لـذت زبـان شـعری و ادامهٔ شعریت کلام، چاره‌ای جز تداخل جوهرکلام با مکان نیست.

وقتی کـه نقـش مکـان و زمـان، جـز بـا وجـود انسـان یـا حیـوانی کـه حرکـت را ایجاد می‌کنند، نمی‌تواند ادا شود، پس حرکت نیز نمی‌تواند موجود باشد جـز بـا وجـود مکانی‌که در آن بچرخد، و زمانی که آن را منظم سازد و محاسبه و شمارش نمایـد و آن را ثبت کند و برای آن به مثابهٔ نگهبان باشد. به این ترتیب، هستی مکان در یـک فراینـد پدیداری، در عینیت خود مکان و ذهنیت شاعر و زبانش، در تداخلی بسـیار عجیـب در زبان شعری خلق می‌شود. با این رویکرد است که ذکر مکان از یک طرف، گشوده شدن یاد و خاطره به زمان های دیگر و از طرف دیگر گشوده شدن روان به احساسات متنوع و تأثیرات پیچیده است. به همین سبب است که در زنـدگی روزمـره، مکـانی را بسـیار دوست داشته و از مکانی‌دیگر نفرت داریم، چرا کـه مکـان مـادی را، معمـولاً فضـای روانیی احاطه کرده است که به خصوصیات ویژهٔ درونی یا خودآگاه انسان بر می گـردد؛ به شکلی که تجربه‌های شخصی یا تجربه هایمان در جامعه‌ای مشخص یـا تجربـه‌هـای

Archive of SID

www.SID.ir

گذشته مان- که از رؤیا و آرزوهای آینده‌مان انفکاک ناپذیراست- در متون شعری انعکاس می یابد.

«از تجربهٔ لذتی رنج‌آور و خسته کننده در مکانی خاص، ناراحت می شویم؛ چرا که در آن مکان، چیزی از ذات ما وجود دارد و به شیوه‌ای با خودآگاه ما ارتباط می یابد؛ یا از تجربهٔ تباه شدگی در طول مکانی دیگر رنج می‌کشیم، چرا که نمایانگر مکانِ تباهی ذات و تباهی هستی واقعی ماست، دراین زمان، مکان، چنان دگرگونی پیدا می کند که معادل اندیشه یا مجموعه‌ای از اندیشه‌ها باشد، و به حالتی ذهنی و روانی تحول می‌یابد.» (عثمان، ۱۹۸۸:۱۳). «برای نمونه، اندلس برای شاعر عربی، نمایانگر این نوع اندیشه می‌شود. این مکان تاریخی که روزی بخشی از تمدن عربی بود، در شعر تداوم یافت؛ اما به شیوه‌ای منفی و رمزی برای یادآوری وضعیت ناخوشایند عربی، و به همین جهت آن‌گاه که اندلس در خاطرهٔ شعر عربی بیدار می‌شود، با عناصر حسی مکانی و ابعاد انتزاعی ذهنیش پدیدار می‌شود.» (کحلوش، ۲۰۰۸:۱۴۲).

در همین خصوص عزالدین المناصرة می‌گوید: «نمی توانم در مورد نابلس خیالی بکنم بی آنکه همراه نام فدوی طوقان باشد؛ علیرغم این که چیزی اساسی درباره‌اش ننوشته‌ایم، و خیال طنجه بدون محمد شکری یا مراکش بدون عبد الصمد بلکبیر یا محمدیه بدون محمد بنیس، یا قسنطینه بدون سالک حداد و الطاهر وطار و کاتب یاسین، یا بسکره بدون نام عبدالله بو خالفة، یا اسکندرية بدون لورانس داریل، یا البحر السوری بدون حنامینا، یا الناصره بدون توفیق زیاد، یا پاریس بدون آراگون، غیرممکن است» (المناصرة، ۱۹۹۰ :۳۴).

مکان به دو دلیل، با خود دوالیزمِ فرم و محتوا را حمل می‌کند: یکی این که مکان در زبان شاعر خواسته یا ناخواسته، به ادبیت کلامی و شعریت زبانی در می‌آید، دوم این که شاعر از خلال کلام شعریش می‌خواهد محتوایی را که در درون خود دارد به خواننده برساند و این امر را با دادن محتوای مقصودش به مفردات مکانی، انجام می‌دهد. علاوه بر این ها مکان، قدرت زیادی در شناساندن شخصیت‌ها دارد، چرا که خوانش

Archive of SID

www.SID.ir

دلالت‌مندی مکان، ویژگی‌های شخصیت‌ها را برای ما آشکار می‌سازد، و به همین جهت می‌توان مکان را ساختاری شمرد که شالودهٔ خود را با تکیه بر ویژگی‌های شخصیت‌ها می‌سازد. و این چیزی است که در گذر از مکان هندسی به مکان شعریی – که در بردارندهٔ دلالت‌های متکثر است و با ساختار عام شعر هماهنگ است– کمک می‌کند.

عزالدین المناصرة به ارتباط میان مکان و زبان شاعران تأکید می‌کند، مکان در زبان و متن ادبی به عنوان بخش جدایی ناپذیر از زبان ادبی حضور می یابد و گاه ارتباط ادیبان با مکان در سطح نوشتار، تمایزی ویژه می‌یابد، تا جایی که اسم برخی ادیبان با نام بعضی از مکان ها مترادف می شود. می‌توان مهمترین موضوعات قابل بررسی در خصوص کنعان را در شعر مناصره به شکل زیر عنوان نمود: الف: تصاویر ادبیت و سیالیت یافتهٔ مکان کنعانی در شعر مناصره. ب: مکان کنعانی به مثابهٔ هویت عزالدین المناصرة. ج: تصاویر مکان عروسی در شعر کنعانیاذا، که به اختصار در شعر مناصره بررسی می‌شوند.

واژهٔ کنعان و تاریخ آن

«واژهٔ کنعان واژه‌ای سامی است، و گفته شده کلمهٔ کیناخو– که صفتی مشتق از کنعان است به معنی ارغوان قرمز – در متون اکدی‌ها آمده است و این واژه به معنی سرزمین ارغوان یا أرض الغروب یا الأرض الغربیة است، و مورخان اتفاق نظر دارند که معنی کلمهٔ کنعان، همان سرزمین ارغوان (الأرض الأرجوانیة) است؛ و هرودوت بر منطقهٔ ممتد از جنوب دمشق تا حدود صحرای سینا، سرزمین فلسطین اطلاق می‌کند، و اشاره‌ای به وجود عبرانی ها یا کتاب تورات و مملکت داوود یا سلیمان نمی‌کند. و بعضی از تاریخ دانان معتقدند که تاریخ شهرهای کنعانی فلسطینی، به هفت هزار سال پیش بر می‌گردد و نوادگان کنعان که ۱۲ شاخه بوده‌اند در شام و فلسطین پراکنده شده‌اند» (منی، ۲۰۰۴:۱۸۰)

دکتر محمد بیومی می‌گوید:«کنعانی و فینیقی هر دو یک اسمند، سپس یونانی‌ها آمدند و به کنعانی‌ها، ملحق شدند و بر آنجا نام فینیکس اطلاق شد که بعضی از نظریات، آن

www.SID.ir

را به مفهوم درخت خرما دانسته اند. اما کسانی هم بر آنند که فینیکس بـه مفهـوم رنـگ قرمز است و در هر حال از کلمهٔ فینیقیا مشتق شده و هم معنای کلمهٔ کنعان شده اسـت که هر دو کلمه غالباً به یک مفهومند، و نامگذاری جدید یونـانی در ایـن کـه میـان ایـن ملتها و رنگ قرمز پیوند برقرار کند و نامگذاری قدیمی سامی‌ها به کنعـانی‌هـا و یونـانی به فینیقی‌ها نیز بر همین منوال است و هر دوی آنها دلیل آشکاری است بر اینکـه ملـت سامی یکی بوده است که در دشت‌های ساحلی فلسطین فرود آمده‌اند»(مهران،۱۹۹۷: ۱۲۱).

«یبوسیون یا همان بنیانگذاران قدس و سرزمین اولیهٔ فلسطین، جماعتی از نژاد عرب اولیه اند که در جزیرهٔ عربی رشد کردند و در نواحی مختلف آن توسعه و ترقی یافتنـد، سپس همراه کسانی از قبایل کنعانی از آنجا کوچ کـرده و در سـرزمین فلسـطین سـکنی گزیدند؛ و به گمان غالب مورخان، این امر حدود سه هـزار سـال قبـل از مـیلاد اتفـاق افتاده است و کنعانیان اعرابی از نجدند و به سامی ها همچون نسـب یبوسـیان منتسـب می‌شوند». (الحیدری، ۱۳۸۶ :۱۴۳).

از قرائن و نشانه‌های تاریخ نگاری‌های شرقی و غربی بر می‌آید که به دلیـل مناسـب بودن آب و هوا و زمین‌های مناسب سرزمین فلسطین، اقوامی از شبه جزیـرهٔ عـرب بـه آنجا کوچ کرده و در آن‌جا ماندگار شدند. فرایند تـاریخ سـرزمین کنعـان فلسـطینی بـه درازنای تاریخ بشریت است.

«تعدادی از قبیله های سامی به سوی آن‌جا کوچیده و اقامت کرده‌انـد، و حتّـی‌هـا و مصری‌ها و بابلیان و آشوری‌ها و کلدانی‌ها به آن‌جا آمده اند. و یونانی‌ها و ایرانـی‌هـا و رومی‌ها قصد جنگ با آن‌جا را داشته‌اند؛ و فرزندانی از کنعانی‌های اصیل عرب بر آن‌جا حکم رانده‌اند» (النحوی، ۲۳:۱۹۹۱ به نقل از ولید بوعدیلة، ۲۰۰۸: ۱۶).

عزالدین المناصرة

عزالدین المناصرة که شاعری فلسطینی است، به رنج آوارگی و تبعید، تن در داده است، در آرزوی بازگشت به آن هویت اصیل و بازیابی سرزمین اشغال گشته‌اش، به مکانیت و مکان اندیشی روی مـی‌آورد، در **مورد الخلیل، غزه، جفرا، فلسـطین، لبنـان، یافـا، حیفـا،**

www.SID.ir

الکرمل، الجلیل، صیدا و بردی می سراید و در کنار این نام‌های نوین در طلبی از تـاریخ، به کنعان سرایی و کنعان اندیشی یا همان هویت اندیشی می پردازد.

الف: تصاویر ادبیت و سیالیت یافتهٔ مکان کنعانی

برای درک مفهوم مکان وسـیالیت‌آن، بـه تحلیـل نمونـه هـایی از سـروده‌هـای مناصـره می‌پردازیم؛ او چنین می‌سراید:

الکنعانیون یَحتفلون بعید الشعیرِ في الأباطحِ[1] / لزجونَ[2]: عَرِقٌ، حَصَـی البحـرِ الـمیّتِ، و جنازاتُ أحبابي / یتلذّذونَ بالأهازیج[3]، والسیوفِ البرونزیة / وأنا أَنقُشُ فوق الصَـفاة[4]، أسمـاءَ قَتلاي / أُحذّرک أیُّها الشیخُ الوقور / لا تقترب من صخوري، وعصافیري، وأشـجاري / (....) یعود إلی کهوفه، وأنا إلی غوایتي (المناصرة، ۲۰۰۶ :۶۸/۲-۶۹)

«در شعر بالا سه شخصیت وجود دارد : «أنا» (من) یعنی شـاعر کنعـانی، «هـو» (او) کـه سخن گوی غیر کنعانی است و «هُم» (کنعانی‌ها و ساکنان سرزمین کنعان)؛ یعنی کسـانی که عیدالشعیر را جشن می گیرند. قبل از این کـه گفتگـوی میـان مـن و او (أنـا و هـو) صورت گیرد، أنا» کنعانی، «هو» را از حملهٔ ناگهانی به سرزمین کنعان می‌ترساند؛ پرهیـز وترسی که خوف و ترس «هو» وجدیت «أنا» بر آن مترتـب نیسـت، بـه ایـن دلیـل کـه هشدار دهنده به نومیدی و انحـراف و گمراهـی خـودش بازگشـته، و ایـن گمراهـی و فریب خوردن، همان باقی ماندن آنها در حد گفتار است و عمل و کنش پراکتیکی بـرآن عارض نگشته و به واقعیت نپیوسته است، آن چنانکـه طـرف هشـدار داده شـده بـدون توجه به کلام و بدون ترس از آنها برگشته است (السرغینی، ۳۴:۲۰۰۷).

۱. الأباطح: دره های پهن، مجراهای فراخ

۲. لزج: چسبناک

۳. الأهازیج: آوازها و طرب ها

٤. الصفاة: سنگریزه

Archive of SID

www.SID.ir

تجلی اسطوره‌ای از عنوان قصیده، یعنی‌عیدالشعیر می‌آغازد. عیدالشعیر نزد کنعانی‌ها، عیدی است که مملو از آوازها و شمشیرهاست؛ آن عید هم اکنون پدیدار می‌شود، در برابر این سرزمینی که با عرق و خون کنعانی‌ها شسته می‌شود. در این‌جا مکانیت کنعانی به مثابهٔ سرزمینی مادری، شعریت و ادبیت خود را باز می‌یابد، که با اسطوره‌ها، شعری سراسر از محتواهای نوین در معیت اسطوره های‌کهن می‌شود(بوعدیلة، ۱۱۳:۲۰۰۸). شاعر در این شعر، از خاطرهٔ مکان (سرزمین/ زمین) دور نمی شود. به همین جهت از فرهنگ محلی، «رقص الدبکة» (نوعی رقص دسته جمعی همراه با پایکوبی) و پیشینه‌های اسطوره‌ای آن در خوانش دلالت‌های فراخی و حرکت، کمک می گیرد.

از تحلیل السرغینی و ولید بوعدیلة دربارهٔ اشعار مناصره چنین بر می‌آید که هر یک از آنها تأویل خاص خود را از متن شعری دارند، و بیشتر از آنکه به مناصره و رویکرد او بیندیشند با متن گفتگو می‌کنند. متن، شخص دوم و خوانشگران، واشخاص ثالث، کسانی هستند که با هم به گفتگو در آمده‌اند و محتوای نوینی را تولید کرده‌اند. در این‌جا غیاب نویسنده و مرگ مؤلف تا حدی اعلام شده، و متن رو در روی خوانش‌گر ایستاده و با آنها صحبت می‌کند. السرغینی از نگاه تاریخی به متن شعری نگریسته و کنعانی‌های قدیم و جدید را در برابر اسرائیلی‌های توراتی و امروزین قرارداده و نگاه شکاکانه و منتقدانهٔ خود را متوجه وضعیت این کنونی فلسطین و نحوهٔ تعامل آنها با واقعیت می‌کند. اما بوعدیلة بیش از آن که نگاهی تاریخی داشته باشد متن را با دیدی اسطوره‌گرایانه می‌بیند. او با به کارگیری اسطوره‌ها، حاصلخیزی و در همان حال، شادی و عید را برای کنعانی ها و نوادگان آنها مجسم می‌کند. در این شعر دوالیزم (الإحتفال/الأرض) گرد هم می‌آیند، یعنی تمرینی که در آن، امر آسمانی با امر انسانی به گفتگو می‌نشیند که این امر با جلوه گرشدن اسطوره در همان عنوان قصیده، یعنی عیدالشعیر هویداست و متن از وضعیتی واقع‌گرایانه به فضایی اسطوره‌ای- دینی حرکت می‌کند؛ سپس دلالت‌های تجلی اسطوره ای آن هم با یکی شدن انسان (عَرق/ دَم) با

Archive of SID

www.SID.ir

زمین (صخور/ أشجار) و در ادامه همین شعر (الأنهار/ الماء والطین) که اختلاط از هم ناگسستنی آنها را نشان می‌دهد، از واقعیت به سوی تصویر بلاغی حرکت می‌کنند.

ب: کنعان اصالت و هویت عزالدین المناصرة

شاعر با صراحت، ویژگی و اصالت خود را شعریت می‌بخشد و می‌گوید:

أنا عزُالدین المناصرة : / سَلیلُ شجرةِ کنعانَ وحَفیدُ البحرِ المیّت / قُبطانُ[۱] سُفُنِ الزَّجاج المُحمِلة بالحروف / أُسافر في مُدنِ العالمِ کالطائر، أَحمِلُ رموزاً ورسائلَ / من بني نُعَیم إلی کِرملَ الدالیةِ[۲] / هوقلبي الذي یتَمدّدُ تَحت بساطیرالجنودِ الغُرَباء / شَلالُ دمي في عاصمةٍ برتقالیةٍ صهیلٌ کالمُهر / ولا أَشکُو / فالشّکوی لغیرِ الخلیلِ مَذَلَّةٌ (المناصرة، ۲۰۰۶ :۲۸۴/۱).

مکان مام انسان و بخش ناگسستنی از هویت هر آدمی است. بر عکسِ شعر پیشین، این شعر تنها یک شخصیت دارد و آن هم خود شاعراست که در مونولوگی درونی با خود، برای شناخت خود و اصالت تبارش، هویتش را معرفی می‌کند و به دیرینه شناسی خود می پردازد. در این شعر، واژهٔ کنعان به مفهوم هویت، سیالیت پیدا می‌کند و شناسنامهٔ هستی شاعر می شود. او شعر را به عنوان آدرس حیات خود ارائه می دهد تا آیندگان بدانند که او از تبار کنعانیان اصیلی است که مالک واقعی سرزمین فلسطینند و به طور غیر مستقیم این نامه را می‌نگارد که از نژاد کنعانیان است و از نوادگان آنها؛ و این مشعل هویت، دست به دست گشته و اینک در دستان اوست .

«نوادهٔ بحرالمیت در شهرهای جهان مسافرت می‌کند در حالی که نهال حروف را می کارد. او معلم دیگر شهرهاست. علیرغم این امر، خودش را وکیل و نمایندهٔ این نامه می‌داند. ریشهٔ کنعانی و پیشینهٔ هستی‌شناسی و انسان‌شناسی که بر آن بنیان نهاده شده، همان چیزی است که شاعر را به توصیف حماسهٔ **المقطعیة** بالکنعانیاذا کشانده است. او در این توصیف از شاعر بزرگ یونانی هومیروس، صاحب ایلیاد و شاعر برجستهٔ رومی

۱. کاپیتان

۲. کرمل: دماغه ای درفلسطین– الدالیهٔ: داربست تاک مو

www.SID.ir

ویرژیل مبدع انه اید پیروی می کند؛ چرا که این حماسه، رنگین از خون تجربه و معطر به بوی تاریخ و مکان است، بلکه سیرت من است و مای فلسطینی، و ارجاعات زمانی، به زمان کنعانی است، و طفولیت فلسطینی و تولیت سرزمین، روزگارانی‌که عیدها، خوشبختی بود و فرحناکی» (بودویک، ۲۰۰۶:۱۳۰).

در این جا شاعر، الخلیل را به تصویر می‌کشد، ازدحام شهر یا نمادهای مدنی و تمدنی الخلیل را که سرشار از این نمادها بوده است به تصویر نمی‌کشد، بلکه او تمامی آن چیزهایی را به تصویرمی‌کشد که به هستی اولیه‌اش اصالت و تاریخیت داده است. در این‌جا دغدغهٔ شاعر بیشتر از آن که توصیف شهر باشد، هستی شناختی و هویت شناختی با رویکردی وطن انگارانه و مکان اندیشانه است .

بيني وبين« إيكارَ»[1] مسافاتٌ ضوئيةٌ / ومع هذا، فنحن نَلتقي / في نقطةٍ واحدةٍ من العالم / لـيلاً دون أن يرانا أحدٌ / رغم أن الليلَ في بيروتَ / ليس شرطاً لِستر الأسرار / هو قبل فِعلَتِـه كـان مُصاباً بتشمّع الكبد[2] /(.....) هو ابنُ البحر، وهي حَفيدةُ النار / هو ابنُ الطائر، وهي من شجرة الانشقاقات / (.....) هوسَيحترقُ بشمسه / وأنا سَيذوبني الـمنفى / (....) تلك مَشيئةُ عـدمِ التخطيطِ[3] يا إيكاروس[4] / هل تُصدّقُني الآن أيها الـمرحوم؟ (المناصرة، ۲۰۰۶ : ۲/ ۹۸-۹۹).

«در این شعر دو شخصیت مشاهده می‌شود: یکی زنده، که آن را به زمان مردهٔ گذشته‌اش ارجاع می‌دهد، و دیگری کاراکتر زندهٔ جانشینی که آن را به زمان این جهانی و کنونی ارجاع می‌دهد. زمان اکنون بر فراز آوارهای گذشته برپا شده است. این‌جا شهری نیز هست، یعنی مکان ثابتی که زندگی و مرگ بر روی آن در نوسان است. زنده همان شاعراست و مرده همان إیکاروس یا إیکار، که در نقطه‌ای مبهم از جهان شاید در

---

۱. إیکار: امیر اکدی‌ها

۲. تشمُّع الکبد: سیروزکبد

۳. التخطیطِ: تعیین حدود، برنامه ریزی.

٤. إیکاروس همان أیشاکو امیر اکدی هاست و معنایش کاهن، إلهه یا وکیله است نگاه شود به: هنری. س. عبودی. معجم الحضارات السامیة، طرابلس- لبنان، ۱۹۸۸.ط ۱ صص ۲۶۷- ۲۸۸ .

Archive of SID

www.SID.ir

بیروت، در شبانگاهانی که بارانش بمب‌ها و موشک‌ها بوده به هم رسیده‌انـد. در تمـامی این اشعار، به بخشی از سرزمین کنعان اشاره می شود که من (أنا) یعنی (لبنـان)، هرگـز در طول تاریخ، دوره‌ای از خوشـبختی را بـه خـود ندیـده اسـت؛ و ایـن امـر از زمـان ریشه‌کن سازی اولیهٔ اسرائیل توراتی بوده است، که از فاجعهٔ جنگ‌های صـلیبی شـروع شده و به مهاجرت فلسطینی‌ها در سال ۱۹۸۲ منتهی می شود، زمان خاطرهٔ مکـان اسـت و مکان گنجینهٔ این خاطره است؛ پس آیا مـردهٔ قـدیم توانـایی دارد کـه بـرای تصـحیح هویت دروغین زندهٔ اکنونش بپا خیزد؟» (رزوقة، ۲۰۰۸: ۲۱).

شاعر در این جا به نوعی از هم ذات پنداری با اسطورهٔ ایکاروس می رسد. او خـود را با این اسطوره یکی می کند و به هم رسیدن با ایکاروس را، همان وحدت خـود و او در سرنوشتی مشابه دانسته است، چرا که تقدیر هر دو ذوب شدن است، وجود شـاعر و عمر او در تبعیدگاه کم کم تباه می شود و ایکـاروس الهـه‌ای یونـانی توسـط خورشـید ذوب شده و برای همیشه در فضا پراکنده مـی‌شـود، و شـاعر نیـز در سـرزمینی غیـر از سرزمین مادری و خاکی غیر از خاک اجدادیش دفن می‌شود و دلیل بـدبختی هـر دو را به بی‌برنامگی مرتبط ساخته است. در هر صورت، سرنوشت طلبیدن نوعی هویت طلبـی است که شاعر با رجوع مجدد به سـرزمین کنعـان و از خـلال فاصـلهٔ نجـومیی کـه بـا ایکاروس و سرزمین مادریش دارد این را بیان می کند، و در خیال، بـه سـرزمینش و بـه ایکاروس می رسد. گویی شاعر، خودِ ایکار است نه مناصره یا انسـان معمـولی، و ایـن تصویر، همان جوهر کارکرد اسطوره‌ای ترقی یافته است، و از این زاویه، شعر از سادگی و سطحیت به سوی عمق و غرابت حرکت می کند.

الــحجرُ قافيتي.... والقُنبلةُ الرَوِيّ[1] / سأنتحي[2] جانباً لأقول ما قاله جدي كنعان / قبل انحِلالِ الشَــرايينِ وفُرقةِ القبائل قال:/ الــحدائقُ لِمن يغازلها/ هل أَعجبک التأويلُ يا مدينةَ العنب؟؟ / الــمطرُ من البحــر يعود إلى البحر / الــحجرُ سلامُ الأرض / الــحجرُ قصيدتُنا العَصماء (المناصرة، ۲۰۰۶: ۱/ ۲۸۵-۲۸۶)

۱. الرَوِی: حرف اصلی قافیه

۲. أنتحي: تکیه می‌کنم

Archive of SID

www.SID.ir

شاعر با کلمات، خواسته یا ناخواسته در فضایی فلسطینی سیر می‌کند، و دوباره کنعان، سیالیت معنایی می‌یابد، و باز هم شاعر به همراه اجدادش هویت خود را می‌طلبد. او می داند که سنگ، نماد ابزار مبارزاتی فرزندان فلسطینی، و شعر هم، ابزار کلامی دفاع از وطن و شرافت مسلوب عربی در این دیارکنعانی است و فلسطینیان از این دو ابزار به خوبی استفاده کرده‌اند. بمب شاعر در مبارزه تنها زبان شعری اوست؛ رویکرد شاعر به وصیت پدران کنعانی در قدیم زمان است، و ترس واقعیش را از بلای تفرقه و مرگ دیار، ابراز داشته و به زبان اجدادش می‌گوید که تنها زمانی می‌توان سرزمین خود را حفظ کرد که عاشقانه آن را دوست داشت و به همه چیزآن عشق ورزید. او صلح را در گرو آمادگی و توان تسلیحاتی میسر می داند و به نوعی از توازن قوا برای ایجاد صلح معتقد است، چرا که می داند ضعف ملت او، اقتدار دشمن غاصب است و او برای بیان این توان، از واژۀ سنگ که نزد پیشینیان جنبه‌ای تقدس مآبانه داشته است، استفاده می‌کند.

«شاعر در این شعر، بازگشتی دیگر به زمین/ کنعان، و اختلاطی دیگر میان پرسش اکنون و جادوی گذشته دارد؛ از سنگ تا قافیه و از باران به دریا؛ قبل از رسیدن به جوهر فلسطینی(**الحجر قصیدتنا العصماء**). سنگ در بعضی از تمدن ها و ملت‌ها جنبه‌های اسطوره‌ای داشته و نزد اقوام دیگر مقدس است؛ سنگ نمایانگر قساوت و قدرت و تداوم است، و از این جاست که در می‌یابیم انسان پیشین، سنگ را به سبب ماده‌اش عبادت نکرده ، بلکه سنگ مفهوم و ابعادی فراتر دارد، به همین جهت عبادت سنگ از طرف انسان، بعدی جادویی و دینی به خود می گیرد» (صدقه، ۱۹۸۹ : ۹۸).

توانایی شاعر در این است که در شعر عناصری را به کارمی‌گیرد که برای مخاطب شعر فلسطینی ملموس است، او به این عناصر به زیبایی، رنگ و روی فلسطینی می‌دهد. انسان فلسطینی به سنگ، رمزونماد قهرمانی داده است، شاعر، سنگ را به سطح سمبل‌گرایی- اسطوره بودگی، ارتقاء می بخشد، به طوری‌که در سنگ، حاصلخیزی را جستجو می کند. مناصره، (الحجر/ القافیة) را با تمامی الهامات سنگ و علامت های

www.SID.ir

قافیه می‌سازد، تا ساختار دیگری، یعنی(القنبلة/ بمب/ الروی) جهت عمیق وریشه‌دارتر کردن رویکرد شکل بگیرد. عناصراسطوره‌ای سنگ تجلی پیدا می‌کند تا در ساخت متن در سطح ساختار هنری از یک سو و از سوی دیگر در سطح دلالت، سهیم باشد. سنگ در طول کنش قهرمانی- جهادی، در میدان جنگ و قافیه در سطح سمبلیک- زبانی در میدان زبان. گویی سنگ همان قصیدهٔ فلسطینی است، و این قصیده همان سنگ است که به سوی اشغالگران پرتاپ می‌شود. این‌جا امکان تداوم خوانش و تأویل زیاد می‌شود، زیرا سطح اثرپذیری درکارکرد عنصر اسطوره‌ای، از درجهٔ تشابه با اندکی از تغییرات دلالتی به تعدد و تکثر انتقال می‌یابد. سیالیت مفهومی ادامه دارد و تغییر از سرزمین و مکان کنعانی اجدادی در گذشته به سوی فرزند کنعانی در حال حاضر که فرزند انتفاضه است و از تابش و بر افروختگی درون، روی به صدای بمب دارد.

مناصره در جای دیگر می گوید:

غَيمةٌ مارقة [۱] / أَضجَرَتْني / فلا هي مرت ولا / سَكَبت دمعَها فوق هذا الرفيد[۲] / غيمةٌ عابرة على جذع بلوّطةٍ تتلكّعُ[۳] قُربَ الحدود / شرشر[٤] ها في عُروق الصخور (المناصرة، ۲۰۰۲: ۳۴۷/۲)

او در این‌جا با طبیعت گفتگو می‌کند و تداخل آدمی با طبیعت را توصیف می‌کند و از ابر، طلب باران دارد و در ادامه، جد کنعانی خود را ندا می‌دهد تا به او ملحق شود و تلاش دارد ابر را بر مرز وطنش نگه دارد، ؛ و این جاست که توانایی انسانی در اسطوره به توانایی الهی تغییر می‌یابد و از وضعیت معمولی گذر می کند و قدرت انسانی- الهی کنعان را در قالب عنصر اسطوره‌ای طبیعت یعنی ابر آشکار می کند. شاعر با استفاده از ریشهٔ بلوط به نوعی در پی ریشهٔ خود بوده و هویت طلبی می کند. او با استفاده از ریشهٔ درختان و رگهای سنگها، اصل و ریشهٔ خود را جستجو می کند.

---

۱. مارقةٌ: برگشته، منحرف از سمت خود برگشته

۲. رفید: کاسهٔ بزرگ، رود، شتر پرشیر

۳. تتلكّع: به آرامی حرکت می‌کند

٤. شرشرَ: تیزکرد

www.SID.ir

ج: تصاویر مکان – عروسی در شعر کنعانیاذا

حفلُ زفافٍ في كنعانياذا / ضَمّ أَحصِنةَ[1] البحرِ وثَعالِبَه / ضم قِلاعاً[2] مُسوَدّة ومَناجِلَ صَدِئَة

(....) ضم نُجوماً تَسبَحُ في بركةِ الــخُضر الأخضر / ضم سيَفينِ من البلاتينِ، وكَهرَباءَ الروح

(....) ضم دوراً مَنسوفةً[3]، وحديدُها يَتعرّى في الــحفلة / ضَمّ أَحبّةً تَحت الأنقاض / وكانت العروسُ / (....) أُقحُوانةٌ على هَودَجِها الكنعاني الــمدم / ضم غُربةَ قلبي..... وتَشَــقُّقاتِه. (المناصـرة، ۲۰۰۶: ۱۰۱/۲).

شب عروسیی که شاعر برای اجداد کنعانیش در سرزمین کنعان به تصویر مـی کشـد، و تمامی آنچه را که در آن سرزمین است متعلق به کنعانیان مـی دانـد، امـا در عـین حـال نگاهی به فلسطین کنونی دارد که عروسیش، عروسی خون وآوارگی‌است. شاعر، کنعـان را به تصاویر متفاوت شعری با مفاهیم سیال می برد تا هم از کنعان، مفهوم اشغال‌شدگی و به خون غلتیدن را بیان کرده باشد و هم زندگیی را که عروسیش به عـزا مبـدل گشـته است در کنعان پدری تصویر کرده باشد.

«این شب زفافی‌است که مکان در قلعه ها، در مرداب سـبز، و در خانـه‌هـای ویـران گشتهٔ آن حاضر شده و تجلی می یابد، و زمان در آن حضوری ذهنی دارد که مـی تـوان آن را تحت عنوان زمان ویرانی نامگذاری‌کرد، و برای اینکه حضور مکان و زمان در این شعر درخشان باشد، به شکل سوررئالیسم، ناخودآگاه، اندوختهٔ خود را بیرون زده اسـت و دیگری را به صورت حضور ذکر کـرده اسـت. حیوانـاتی ماننـد اسـب‌هـا و مارهـای دریایی، دیگ‌های زنگ زده‌ای که خستگی بی مصرفی آنها را به رنج انداختـه، سـتاره‌ای زمینی، آسمانی یا آبی، که از اوج آسمان فرود می‌آیند تا جایی کـه بـه او اجـازهٔ شـنای زمینی داده می‌شود، شمشیرهایی از معدنی گرانبها، علیـرغم اصـالتی کـه دارد از کشـتار اجتناب نمی‌کند؛ و در کنار این گنجها دوستان حاضر شـده‌انـد کـه بـر اجسادشـان آوار

۱. أَحصِنةَ: اسب های دریایی

۲. قِلاعاً: بادبان ها

۳. منسوفة: ویران و کوبیده شده

www.SID.ir

خانه‌های ویران‌گشته تلنبار شده، آن چنان که قلب شاعر در حالی‌که از ضعف شکسته گشته، حاضر شده است. با وجود این، عروس (فلسطین) در کجاوهٔ غوطه‌ور در خون کشتگان می درخشد، عروسی نمونه‌ای است، این چنین نیست، !» (السرغینی، ۲۰۰۷:۲۲).

اگر قومی از روی غفلت توسط یک قدرت بی ریشه سرکوب شوند، رشتهٔ زندگی از مسائل عادی گرفته تا مسائل مهم و حیاتی (خانواده، اقتصاد، سیاست، و در این شعر عروسی) از دستشان در می رود؛ در نتیجه دچار پریشانی و سردرگمی می شوند و این بحران در جان آنها تاثیر گذاشته و در زبان شعریشان آشکارمی‌شود؛ از این روست‌که شاعر در حالتی میان واقعیت و اسطوره و رئالیسم جادویی، واقعیت و رؤیا را در هم آمیخته است:

يَذكُرُني حتماً في الليلِ حبيبي / قالت إحدى عَذراواتِ الساحِلِ / ثم رَقَصن رقصن رقصن / إلى أن شَقَّقت الأرضُ غِشاءَ الأقدام / وضَجّ الإعياءُ من الإعياء / ضَجّ الإعياءُ من الإعياء / تُعانِقُ مع الكنعانيات وحِنّاء الأشجار / سيعود عَريساً ... يا شجرَ الزيتون، يعود.(المناصرة، ۲۰۰۶: ۲/ ۴۳۷).

در شب، اندیشه و غم و اشتیاق، هر سه با هم در سرزمین کنعان فرا می رسند، شاعر می خواهد با تکرار شب به معشوقهٔ گمشده‌اش برسد، معشوقه‌ای که سرزمین و دختران سرزمینش است، او در شبی به دیدار کنعانیان و کنعانش آمده تا غمهایش را برایشان حکایت کند و بوی خاک و تاریخ را استشمام کند، این کنعان، روح و رؤیای ابدی و رمز تاریخ و سرزمین اوست. بنابراین از تمام امکاناتِ تعبیری کمک می گیرد تا از این واژهٔ بزرگ تاریخی، عاطفی و سیاسی یعنی کنعان، رمزگشایی کند. زن کنعانی به نماز می پردازد و برای حیات برروی این کرهٔ خاکی، دعا می‌کند. «دراین شعر به همراه رقص، زمین‌کشف شده ومکان، سحریت و اسطوره بودن‌خودش را می یابد، اما مکان این‌جا هرگز صیغه و شکلی جامد یا حاشیه‌ای در سطح تحلیل نوآورانه و در سطوح اعتقادی دوالیزم‌های متعدد نیست،اعتقاداتی است که در خلال داستان های ملی و اسطوره‌ای نمود پیدا می کنند» (حمودی، ۱۹۹۷:۳۴).

Archive of SID

www.SID.ir

مناصره، مکان/ کوه، را با اعتقـاد/ نمـازِ زن، (بـرای طلـب حاصـلخیزی وبـاروری)، درآمیخته؛ و خوانشگر را به پیشینه‌های اسطوره‌ای حاصـلخیزی کـه مـی تـوان آن را بـا تأویل دلالت این زمین/ گنج گشوده، کشف کرد، برمی‌گرداند؛ او بُعد متافیزیکی را برای دوگانهٔ کوه/ فضای اسطوره‌ای از خلال تکرار ساختار ترکیبی/ دلالتی (ضَجَّ الإعیاء مـن الإعیاء)، تأکید می‌کند، بنـابر ایـن صـحنه‌هـا از جغرافیـا بـه روح و از امیـد وخـواهش به توحد در إله تحول می یابد؛ آن چنان‌که دلالت، مساحت های دینـی- اسـطوره‌ای بـا تمام شکوه دین و اعجوبه‌های اسطورگیش را در بر می گیرد،« کنعانیـات بـا درخـت و زمین و زیتون و هویت درمی آمیزد تا خود زن از متعالی‌های فلسطینی نزد شاعر کنعانی شود. زیرا زن نیروی نو کنندهٔ طبیعت و نیروهای درون اسـت بـه شـکلی کـه راه را بـر روی پنهانی‌های باطن و پدیداری های روحی انسان می‌گشـاید و نیـروی خـرد را بـه سوی ماجراجویی که شکل دگرگونی از نیروهای غریزی و عاطفی به خود می‌گیرد- بـه سوی اوج والا بودگـی ودگرگـونی خـاص در نـوع تعامـل بـا هسـتی رهـا مـی کنـد» (عبدالسمیع، ۱۹۸۷:۶۵).

سَأُدَندِنُ [۱] أُنشودةَ سهل مُجدّو [۲] / عُودي: هذا عودي الأخضر فوق شِفاهِ الكنعانيات / هذا دَربُ البُرقوقِ [۳] علی‌خارطةٍ مُهتَرئة [٤] / هذا مَفرقُ مَعصَرَةِ الزيتون (المناصرة، ۲۰۰۶: ۲/ ۷۸).

شاعر، کنعان را در کنار مفاهیم متفاوت می‌آورد تا بگوید که هر نوع موجودی در کنعان متعلق به کنعانیان است، او در جاهای متفاوت، از حیوانات و درختان و زنان و کودکـان نام می برد. شاعر با سرود این مکان آواز مـی خوانـد و بـا آن، جهـان هـای حیـرت را روشن می‌کند، زیرا که مکان، آوردگاه سبزی و خاستگاه طبیعی - اجتماعی این سرزمین و اهل آن و موطن کشاورزی کنعانی اولیه است، هم چنان کـه مـوطن فضـاهای جشـن

۱. أدندن: زمزمه می کنم.

۲. سهل مجدّو: یکی از مکان های تمرکز سکونت قدیمی *کنعانی*- فلسطینی بوده است.

۳. البَرقُوق: آلوچه .

٤. مهترئة : پاره پوره.

www.SID.ir

کنعانی‌هاست، در این صحنه، کنعانی‌ها در میان کشتزارهایشان، شادابی، و اسطورهٔ حاصلخیزی و حیات را می گسترانند. سیالیت معنایی کنعان با سایر واژه هایی که همراهیش می کنند، تداوم می یابد. «سهل مجدّو» یکی از مناطق تمرکز ساکنان قدیم کنعان است که کنعانی ها در آن جا در حاصلخیزترین دشت های فلسطین کشاورزی می‌کردند و در واقع چراگاه بنی عامر بوده است. کنعانیان در سهل مجدو تاریخ خود را نگاشته‌اند و آن را به واقعیتی روزانه در تمدن کشاورزی بدل نموده اند که در تاریخ منطقه، مترقی‌ترین بوده است. سرودهٔ مناصره در این قصیده، آکنده از بینامتنیت تاریخی است و اکنون مغلوب را با گذشتهٔ غالب بارور ساخته است.

الكنعانياتُ يَجئن،/ يُصلينَ على الـجَبلِ الـمُبتَلّ بدمعِ الآباء/ الـمجروحُ بسيفِ الأعداء/ الـجبل الـمبتل بدمع الآباء/ الـمجروح بسيف الأعداء يُصلي أيضا/ للطَلَلِ الواقفِ فوق الرأس/ الـمعشوشب دمعاً ودماً / والباكي وحشتُه/ يَجيئک كنعان ملتحياً بالثلوج/ يطير اليمام على كتفيه/على فرس أشهب، ليلة الإجتياح. (المناصرة، ۲۰۰۶:/۱-۴۳۵-۴۳۶).

شاعر با زن کنعانی گفتگو کرده و گامهای او را در حالی که برای اقامهٔ نماز به بالای کوه می رود دنبال می‌کند، و کنعانی‌ها در جاهای بلند، قربانی‌هایشان را تقدیم می‌کنند؛ کوه این جا فقط مکانی‌هندسی با ابعادی دینی نیست، بلکه مکان شعری و الهامی است که در شعر مناصره به عابد و فروتن در برابر الهه -که اینجا الههٔ حاصلخیزی است؛ یعنی الههٔ بعل که در اسطوره ها، بخشندهٔ حیات و توزیع کنندهٔ فراوانی است، دگرگون می‌شود. زنان کنعانی به ممارست فضای تضرع، به کوهی روی می‌آورند که پیش‌تر با اشک نیاکان خیس شده بود، کوهی‌که زخمی و آلوده از شمشیرهای دشمنان است؛ تا آن را به اسطوره‌ای بدل کنند که به کنعانی ها التفات دارد و از ضربات متوحشانه متأثر شده است، اما حضور زنانه، انگاره را از سمبلی شکست خورده به سمبلی پیروز تبدیل می‌کند، و آن نشانهٔ زن در ابداع و اسطوره است؛ و بزرگترین رمز زندگی است که نیاز اصلی انسان به امنیت را در جهانی که همراه ترس هایش آشتی معنی ندارد، منعکس می‌کند و از آن جا میان خیر و شر و نو شدن و مرگ، دیالکتیک ایجاد می‌شود. زن به

Archive of SID

www.SID.ir

عنوان سمبل در بر دارندهٔ تمامی برانگیزاننده های زندگی و مـرگ و عشـق و غربـت و اعتماد و ترس، آشکار می‌شود

در این شعر، برخی از ویژگی های کنعان ذکر شده است، او مـی‌آیـد در حـالی کـه محاسنش از برف است، و منظور از آن فقط سفیدی ریش نیست، بلکـه سـفیدی بـرف همان پاکی و صفاست، و این سفیدی همان چیزی است کـه زمـین را فرامـی گیـرد بـه طوری که پاکی بر زمین گسترده می‌شود تـا تنهـا پـاکی و سـفیدی و خلـوصِ زمـین را ببینند. این پاکی و سفیدی با رنگ های دیگر نیامیخته است، تا سرشتش را تغییـر دهـد. کبوتر نیز که نماد صلح است در کنار کنعان احساس آرامش می کنـد و بـر شـانه‌هـایش می‌نشیند یا پرواز می‌کند، چرا که آرامش کنعان، همچون زمین ودرختی است که کبـوتر بر آن فرود می‌آید، و در این جا شاعر وجوه اشتراک زمین بـا انسـان را بیـان مـی کنـد، زمینی که انسان از آن آفریده شده و به آن بر می گردد.

نتایج

۱- کنعان در زبان شعری مناصره، تنها یک واژه با مفهوم قاموسی مشخص نیست، بلکـه معانی متکثر و تجلیات متعددارد.

۲- توجه مناصره به پیشینهٔ هستی شناسی کنعان، یکی از بزرگترین دلایل بسـامد کنعـان در زبان شعری اوست.

۳- هویت خواهی و ریشه طلبی، مفهومی مسـلط بـر شـعر مناصـره اسـت کـه او ایـن دیرینه‌شناسی هویت را در اغلب اشعارش با ذکر کنعان بیان می کند.

۴- عناصر اسطوره ای در شعر شاعر تجلی یافته تا در ساختار هنـری مـتن و دلالـت آن سهیم باشد.

۵- شاعر از طریق به کارگیری هم‌نشین هایی برای واژهٔ کنعان، سیالیت محتـوایی را بـه مکان می بخشد.

۶- با خواندن شعر مناصره در می یابیم کـه کنعـان در شـعر او در انتظـار فـرا رسـیدن روزی است که تاریخ و جغرافیا با هم، هویت پیشین او را باز گردانند.

Archive of SID

www.SID.ir

۷- زن کنعانی در شعر مناصره به الههٔ عشتار تبدیل می شود، و نمایانگر آزادی و صلح و آشتی است، با حضور زن است که زندگی در کنعان شروع می شود، و زن است که هم آغوش وطن و زندگی می شود، و این امر با ذکر کلمهٔ کنعانیات در زبان مناصره تجلی پیدا می کند.

۸- کنعان دارای دلالتی اسطوره‌ای است و محور بیشتر قصاید مناصره است و هستهٔ سخت و تغییر ناپذیر اشعار مناصره، کنعان است.

۹- کنعان و فلسطین نزد شاعر، تنها مفهومی سیاسی و تبلغاتی نداشته، بلکه عرق ریزان روح و عقل و وجدان مناصره است.

۱۰- در زبان شعری شاعر، کنعان نمایانگر هویت و پیشینه، بیانگر اصالتش در تاریخ، نشان دهندهٔ وطن و سرزمین و وجود کنعانی ها از قدیم تاکنون شده است.

منابع ومراجع

اعتدال، عثمان: **إضاءة النص، دارالحداثة للطباعة والنشر والتوزيع**، بيروت – لبنان، ط۱، ۱۹۸۸

بودويک، محمد: **شعرعزالدين المناصرة بنياته، إبدالاته و بعده الرعوي**، دارمجدلاوي للنشر والتوزيع، عمان- الأردن، ط۱، ۲۰۰۶ .

بوعديلة، وليد: **شعرية الأمكنة: تجليات الأسطورة في شعر عزالدين المناصرة**، دارمجدلاوي للنشر و التوزيع، عمان- الأردن، ط۱، ۲۰۰۹.

حمودي، باسم عبدالحميد: **المكان كتر مفتوح، مجلة البحرين الثقافية**، تصدر عن المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب، عدد۱۳، البحرين، يوليو۱۹۹۷ .

الحيدری، محمد و علی: **المدخل‌إلی‌تعلّم المكالمة العربية**،منشورات مكتب الإعلام الإسلامي، قم، ۱۴۱۱هـ.ق.

رزوقة، يوسف: **عزالدين المناصرة شاعر المكان الفلسطيني الأول**، دارمجدلاوي للنشر والتوزيع، عمان- الأردن، ط۱، ۲۰۰۸.

السرغيني، محمد: **متواليات شعرية: قراءة حسب المنهج المقولاتي**، مجلة كتابات معاصرة، ۶۲، بيروت، ۲۰۰۷.

صدقة، جان: **رموز و أساطير، دراسة في الميثولوجيا القديمة**، دار رياض الريس للنشر، لندن، ط۱، ۱۹۸۹

Archive of SID

www.SID.ir

عبدالسميع، حسنة: «الرمزالفني والجمعي والأسطوري في شعر ذي الرمة»، مجلة فصول تصدرعن الهيئة العامة للكتاب، الـــمجلد۱۴، عدد۲، مصر، ۱۹۹۵ .

عقاق، قادة: **دلالة الـــمدينة في الخطاب الشعري العربي المعاصر**، دراسة في إشكالية التلقي الـــجمالي للمكان، منشورات إتـــحاد الكتاب العرب، دمشق، ۲۰۰۱.

كحلوش، فتحية: **بلاغة الـــمكان قراءة في مكانية النص الشعري**، الإنتشارالعربي، بيروت – لبنان، ط۱، ۲۰۰۸.

منى، زياد: **تاريخ فلسطين القديـــمة**، دارقدمس، دمشق، ۲۰۰٤

الـــمناصرة،عزالدين: **الأعمال الشعرية**، دارمـــجدلاوي للنشر والتوزيع، عمان– الأردن، ط۱، ۲۰۰٦.

الـــمناصرة، عزالدين: **شهادة في شعرية الأمكنة**، التبيين، مجلة تصدر عن الـــجاحظية، عدد۱، الجزائر، ۱۹۹۰.

مهران، محمد بيومى: **دراسات في الشرق الأدنى القديـــم**، دارالـــمعرفة الـــجامعية، بيروت، ۱۹۹۷.

النحوي، عدنان علي رضا: **ملحمة فلسطين، مؤسسة الإسراء**، الجزائر،ط۳، ۱۹۹۱.

النصير، ياسين: **إشكالية الـــمكان في النص الأدبي**، دراسات نقدية، دار الشؤون الثقافية العامة، بغداد، ط۱، ۱۹۸۶.

Archive of SID

www.SID.ir